

نیابت در حج از دیدگاه مذاهب فقهی اهل سنت

محمد تقی رحمت پناه*

چکیده

نیابت گرفتن در کارهای روزمره، امری عادی، عقلایی و حتی در مواقعی ضروری است؛ به ویژه در جوامع امروزی که به سبب پیشرفت‌های مادی و تغییر سبک زندگی، وابستگی مردمان به یکدیگر بسیار بیش از پیش شده است. اما آیا درباره امور شرعی نیز مکلف می‌تواند برای خود نایب بگیرد و وظیفه‌ای را که بر عهده خود دارد، به شخص دیگری واگذار نماید؟

این مسئله به طور جدی در فقه اسلامی بحث و بررسی شده است و فقیهان شیعه و سنی، به بیان احکام مذهبی خویش، با توجه به ادله مورد پذیرش خود پرداخته‌اند. در نوشتار پیش رو، به یکی از موارد نایب گرفتن در فقه اسلامی، از دیدگاه اهل سنت پرداخته شده که «نیابت در حج» است.

فقیهان سنی در برخورد با این مسئله، دو دیدگاه ارائه کرده و هر یک استدلال‌هایی آورده‌اند؛ یک دیدگاه موافق نیابت در حج است و دیدگاه دیگر مخالف. با بررسی ادله هر دو گروه، این نتیجه حاصل شد که نیابت گرفتن در حج، مطابق آموزه‌های اسلامی است و شریعت نبوی بر صحت آن تأکیده کرده است.

کلیدواژه‌ها: احکام حج، نیابت، فقه اهل سنت، ادله استنباط.

معناشناسی نیابت

۱. نیابت از نظر واژه شناسان

«نیابت» مصدر فعل «ناب» است و هرگاه به گونه مطلق به کار رود، دو معنا از آن برداشت می‌شود:

* به پا خاستن و اقدام کردن به جای شخص دیگر؛ برای نمونه گفته می‌شود:
«نَابَ عَنِّي فُلَانٌ أَي قَامَ مَقَامِي» (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۷۷۴).

* فرصت، بهره و سهم؛ برای نمونه گفته می‌شود: «جَاءَتْ نَوْبُكَ وَ نِيَابُكَ» (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۷۷۵).

۲. نیابت در اصطلاح

فقیهان اهل سنت، با شرح و تفصیل به شناساندن معنای اصطلاحی نیابت پرداخته و تعریف‌هایی که در برخی مواقع ارائه کرده‌اند، جامع و مانع نیست؛ برای نمونه زرقانی می‌نویسد:

انجام و به وقوع پیوستن چیزی به جای منوب^۱ عنه که در این حال انجام آن چیز از عهده منوب عنه ساقط می‌شود. (زرقانی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۳)

برخی دیگر در تعریف نیابت، به اثر آن توجه نموده و از ماهیت و کیفیتش سخنی به میان نیاورده‌اند؛ برای نمونه به تعاریف زیر توجه نمایید:

* «قِيَامُ الْغَيْرِ عَنْكَ بِفِعْلِ أَمْرٍ» (شاطبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۳).

اقدام شخص دیگری در انجام کاری به جای تو.

* «قِيَامُ شَخْصٍ عَنْ غَيْرِهِ بِأَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ» (هللی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۵).

اقدام شخصی به جای دیگری در انجام کاری از کارها.

* «قِيَامُ شَخْصٍ مَقَامَ آخَرَ فِي التَّصَرُّفِ عَنْهُ» (زرقا، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۸۱۷).

اقدام شخصی به جای دیگری و تصرف در کارهای او.

۱. «وَقَوْعُ الشَّيْءِ عَنِ الْمُنُوبِ عَنْهُ مَعَ سُقُوطِ الشَّيْءِ عَنْهُ».

در تعریف روشن و دقیق از معنای نیابت بر اساس دیدگاه سنی، می توان گفت: «قیام صحیحُ العَمَلِ بِالتَّصَرُّفِ مَقَامَ غَيْرِهِ». در این تعریف، واژه «قیام» اشاره به این است که، شخصی انجام کاری را بر عهده گرفته است که هم می تواند به درخواست طرف مقابل باشد و هم بدون درخواست شخصی دیگر. «صحیح العمل و بالتصرف» به شرایط و ویژگی های همین شخص مربوط است؛ یعنی آن کس که قصد انجام فعلی را به جای شخص دیگر دارد، عملی را که انجام می دهد، از نظر شرع و عقل، پذیرفتنی و صحیح باشد.

گفتنی است میان نیابت و برخی دیگر از واژگان، ارتباط معنایی وجود دارد که شایسته است بدانها اشاره شود. این اصطلاحات عبارتند از: «استنابه، وکالت، تفویض و وصیت». (مغربی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳؛ هلیل، ۱۴۱۷ق، ص ۱۸؛ دسوقی، بی تا، ج ۳، ص ۳۷۷).

استنابه، طلب نیابت است و در این معنا (نیابت) با واژه انابه، هم پوشانی معنایی دارد؛ بدین گونه که انابه، همان فعل صادر از سوی کسی است که با قصد و اختیار به جای شخص دیگر انجام می گیرد. پس استنابه و انابه، نیاز به کسی دارد که طلب نیابت و انجام فعلی را از شخصی داشته باشد؛ حال آنکه نیابت همیشه نیاز به درخواست و طلب شخص دیگر ندارد.

فقیهان، تعاریف گوناگونی برای وکالت بیان کرده اند که در تمامی آنها وجود «موکل و وکیل» شرط است. سرخسی در تعریفش می نویسد: «تَفْوِيضُ التَّصَرُّفِ إِلَى الْغَيْرِ». (سرخسی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۲) زیلعی حنفی نیز همین تعریف را بیان کرده است. (زیلعی، بی تا، ج ۴، ص ۲۵۴).

با توجه به این تعریف، روشن می شود که در وکالت، چاره ای از اذن موکل و اراده او، برخلاف نیابت نیست. بنابراین، می توان گفت: «كُلُّ وَكَالَةٍ نِيَابَةٌ؛ وَ لَيْسَ كُلُّ نِيَابَةٍ وَكَالَةً»؛ به عبارت دیگر، میان آنها نسبت منطقی عموم و خصوص مطلق وجود دارد. در اصطلاح تفویض^۱ (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۴۷۹). هم، ماجرا دقیقاً همین گونه است؛ یعنی وجود مفوض، لازم و ضروری است؛ برخلاف نیابت که وجود و اراده مستناب لازم نیست.

۱. تفویض را چنین معنا کرده اند: «فَوَّضَ إِلَيْهِ الْأَمْرَ تَفْوِيضًا؛ رَدَّهُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَهُ الْحَاكِمَ فِيهِ».

وصیت نیز امر به تصرف در چیزی پس از مرگ است. (ابن عابدین، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۸۳۱؛ شربینی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۹) در حالی که نیابت، پیش از مرگ و پس از آن می تواند صورت پذیرد؛ افزون بر اینکه وصیت، ناچار از موصی است؛ برخلاف نیابت.

حکم نیابت^۱

نیابت، یا در امور عادی و روزمره است یا در امور عبادی؛ اگر در امور عادی باشد، پس درست است که انسان از دیگری نیابت داشته باشد؛ چرا که مقصود مکلف در این هنگام (به عهده گرفته شدن کاری به دست دیگری) متحقق می شود؛ مانند خرید و فروش، اجاره و استجاره و... در برخی دیگر از این امور، به سبب حکمتی که در آنها نهفته است، نه عادتاً و نه شرعاً، نمی توان نیابت کرد؛ در خوراک، پوشاک و مسکن نمی توان عادتاً نیابت کرد و در اموری چون نکاح، شرعاً نمی توان نیابت داشت. اما اگر در امور عبادی باشد، اصل این است که هیچ کس نمی تواند از شخص دیگری نیابت کند و تکلیف را از گردن دیگری ساقط کند؛ مگر اینکه دلیل بر صحت نیابتش اقامه نماید.

آموزه هایی از دین مبین اسلام بر این اصل دلالت دارند؛ مانند:

* ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم: ۳۹)

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

* ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (فاطر: ۱۸)

و هیچ بار بردارنده ای بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد.

چرا که مقصود و غایت عبادات، خضوع در برابر خداوند، توجه به او، کوچک شمردن خود در مقابل او، گردن نهادن به حکمت او و آبادی قلب با ذکر و یاد اوست؛ حال آنکه نیابت، با این امور منافات دارد. با وجود این می توان گفت که عبادات در شرع سه گونه اند:

* مالی محض؛ مانند زکات، صدقات و کفارات.

* بدنی محض؛ مانند نماز و روزه.

* مالی و بدنی؛ مانند حج.

۱. دسوقی، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۱؛ شاطبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۳؛ موجان، ۱۴۱۷، ص ۱۵

در امور مالی محض، نیابت، هر گونه که باشد، صحیح و رواست و تفاوتی ندارد که مکلف خودش توانایی ادای تکلیف را دارد یا نه؛ چرا که آنچه واجب است، اخراج مال است که با فعل نایب، آن کار حاصل می شود.

بدنی محض، نیابت، هر گونه که باشد، صحیح و روا نیست؛ مگر اینکه دلیل مخصوصی اقامه شود. (کاسانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۷۰؛ ابن عابدین، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۹۷).

امور مالی و بدنی؛ مانند حج، که سخن درباره اش خواهد آمد.

با پیش چشم داشتن آنچه گفته شد، می توان احکام تکلیفی پنجگانه را بر نیابت بار کرد:

- وجوب؛ زمانی است که مکلف به واسطه نذر، عهد یا عقد، نیابت را بر خود لازم گرداند.
- استحباب؛ زمانی است که مکلف در انجام فعل مستحبی، نیابت دیگری را بپذیرد.
- کراهت؛ زمانی است که مکلف در انجام فعل مکروهی، نیابت دیگری را بپذیرد.
- حرمت؛ زمانی است که مکلف در انجام فعل حرامی، نیابت دیگری را بپذیرد.
- اباحه؛ مانند نیابت در برخی از امور مباح دنیوی.

دلایل مشروعیت نیابت

نیابت بنا بر کتاب، سنت، اجماع و عقل رواست.

۱. ادله قرآنی

* وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا^۱ (نساء: ۶)

۱. و یتیمان را بیازمایید تا آنگاه که به [سن] زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را [از بیم آنکه مبادا] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است، باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری

* ﴿... فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ
وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ...﴾^۱ (بقره: ۲۸۲)

وجه دلالت این دو آیه این است که در جایی که نظر اولیا جایز و رواست - نظرشان یا به سفارش پدر است یا تولیت حاکم، در حالی که این دو، مال را مالک نمی‌شوند - تملیک مالک در ملک و دارایی‌اش، رواتر و جایزتر است (ماوردی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۴۹۳).

* ﴿وَإِنْ حِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾^۲ (نساء: ۳۵).

در تفسیر این آیه گفته‌اند: «حکم همان نایب است» (همان؛ جصاص، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۰؛ قرطبی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۷۶).

* ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾^۳ (یوسف: ۵۵)

گفته شده است «اجعلنی»؛ یعنی «وگننی»؛ «مرا بر گنجینه‌های زمینی وکیل گردان». (ماوردی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۴۹۴؛ سعدی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۲۲) چنان که پیشتر آمد «کلُّ وکیل نایب».

* ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۴ (توبه: ۶۰)

-
- ورزد و هرکس تهیدست است، باید مطابق عرف [از آن] بخورد. پس هرگاه اموالشان را به آنان رد کردید، بر ایشان گواه بگیرید. خداوند حسابرسی را کافی است.
۱. پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا ناتوان است، یا خود نمی‌تواند املا کند، پس ولی او باید با [رعایت] عدالت، املا نماید.
 ۲. و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانواده آن (شوهر) و داوری از خانواده آن (زن) تعیین کنید. اگر سرسازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد. آری! خدا دانای آگاه است.
 ۳. [یوسف] گفت: «مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم.»
 ۴. صدقات، تنها به تهیدستان و بینویان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود، و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به

متصدیان گردآوری آن، از سوی امام بر این کار، نیابت دارند (قرطبی، بی تا، ج ۸، ص ۱۷۷).

۲. ادله روایی

* «عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - رَجُلًا مِنَ الْأَسَدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ يُدْعَى ابْنَ اللَّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسِبُهُ»^۱ (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۳۷).

* «عَنْ عُرْوَةَ أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً فَأَشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ فَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةً فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ وَكَانَ لَوْ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ»^۲ (همان، ج ۴، ص ۱۸۷).

* «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَهُ يُحَدِّثُ قَالَ أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَى خَيْبَرَ فَاتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ لَهُ إِنِّي أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَى خَيْبَرَ. فَقَالَ «إِذَا أَتَيْتَ وَكَيْلٍ فَخُذْ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ وَسَقًا فَإِنْ ابْتَغَى مِنْكَ آيَةٌ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى تَرْقُوئِهِ...»^۳ (ابوداود، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۷۲).

در راه مانده، اختصاص دارد. [این] به عنوان فریضه از جانب خداست و خدا دانای حکیم است.

۱. ابو حمید ساعدی گوید: «پیامبر خدا ﷺ مردی از قبیله بنی اسد را در جمع آوری صدقات قبیله بنی سلیم به کار گماشت. وی ابن لئبیه را فراخواند؛ چون آمد، به حسابرسی اموالش پرداخت.»

۲. پیامبر خدا ﷺ دیناری به عروه داد تا گوسفندی خریداری کند؛ وی با آن دینار، دو گوسفند خرید و یکی از آنها را به یک دینار فروخت. پس نزد پیامبر ﷺ بازگشت با یک دینار و یک گوسفند. آن حضرت برکت در خرید و فروش او را دعا فرمود؛ پس از آن، اگر او خاک نیز می خرید، آن خریدش سودمند می شد.

۳. الترقوة؛ هي العظم الذي بين ثغرة النحر والعاتق. (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱، ص ۱۸۷).

۴. جابر گوید: خواستم به خیبر روم، پیامبر خدا ﷺ آمد؛ بر او سلام کردم و گفتم: «قصد رفتن به خیبر را دارم». ایشان فرمودند: «هرگاه وکیل مرا دیدی، پانزده وسق از او بستان. اگر از تو دلیلی طلب کرد، دست را بر استخوان ترقوه اش بگذار.»

وجه دلالت در این روایات، روشن است که همان نیابت داشتن برخی از اصحاب پیامبر ﷺ در اموری مانند جمع آوری زکات، خرید و فروش و... است.

۳. اجماع

امت اسلام بر جواز و روا بودن وکالت - فی الجمله - اجماع کرده‌اند و چنان که پیش‌تر آمد، نیابت شامل وکالت نیز می‌شود. (ابن قدامه، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۹۶؛ مقدسی، بی‌تا، ص ۲۵۲) وکالت نوعی از نیابت است. اجماع بر مجاز بودن وکالت، به معنای جواز مطلق نیابت نیست؛ بلکه جواز نوع خاصی از نیابت را می‌رساند.

۴. عقل

نیابت، همکاری و همیاری است؛ چنان که در این سخن خداوند متعال نیز به همین معنا آمده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱ (مائده: ۲).

برخی افراد هستند که به نایب گرفتن روی می‌آورند؛ آنان که قصد کاهش هزینه‌های خویش را دارند، یا آنان که از اقدام و عمل مستقیم و تصرف در فعلشان ناتوان‌اند. در این صورت برای رهایی از مشقت و حرج به نایب گرفتن روی می‌آوردند. (زیلعی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۵۴؛ ماوردی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۴۹۵؛ شربینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۱۷) بنابراین می‌توان گفت عقل بدهاتاً به امر نیابت حکم می‌کند.

مشروعیت نیابت در حج

در بخش پیشین، درباره مشروعیت نیابت، به‌طور کلی، سخن گفته شد. اکنون در این بخش، به ادله رسیده درباره مشروعیت نیابت در حج - که ویژه این فعل عبادی است - می‌پردازیم:

۱. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

۱. ادله صحت نیابت در حج

روایاتی را که بر این موضوع دلالت دارد، متفاوتند؛ برخی نیابت حج را می‌رساند و برخی نیابت در یکی از اعمال حج را. به هر روی، این روایات را در پنج گونه می‌توان گزارش کرد:

گونه نخست؛ تصریح به جواز حج، به جای کسی که به سبب مرگ یا عجز، توان انجامش را ندارد.

* «عَنْ أَبِي رَزِينِ الْعُقَيْلِيِّ أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَقَالَ إِنَّ أَبِي شَيْخٌ كَبِيرٌ لَا يَسْتَطِيعُ الْحُجَّ وَلَا الْعُمْرَةَ وَلَا الظَّنَّ. قَالَ حُجَّ عَنْ أَبِيكَ وَاعْتَمِرْ»^۱ (ابن ماجه، بی تا، ج ۲، ص ۹۷۰؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۰۴).

* «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - إِذْ أَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ إِنِّي تَصَدَّقْتُ عَلَى أُمِّي بِجَارِيَةٍ وَإِنَّهَا مَاتَتْ - قَالَ - فَقَالَ «وَجَبَ أَجْرُكِ وَرَدَّهَا عَلَيْكَ الْمِيرَاثُ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ أَفَأَصُومُ عَنْهَا قَالَ «صُومِي عَنْهَا». قَالَتْ: إِنَّهَا لَمْ تَحُجَّ قَطُّ أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: حُجِّي عَنْهَا»^۲ (مسلم، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۸۹).

۱. بفتح ظاء و سکون عین و حرکتها، الراحلة أي لا يقوى على السير ولا على الركوب من كبر السن. (مبارکفوری، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۸۱).

۲. از ابورزین روایت شده که او نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله! پدرم پیری کهنسال است؛ به گونه‌ای که توانایی حج، عمره و سفر را ندارد.» فرمود: «به جای پدرت حج بگزار و عمره به جای آور.»

۳. بریده بن حصیب گوید: در حالی که نزد رسول الله ﷺ نشسته بودم، زنی نزد ایشان آمد و گفت: «کنیزی را برای مادرم به عنوان صدقه بخشیدم، در حالی که او در گذشته بود.» ایشان فرمودند: «پاداش تو لازم است و باید از میراث او به تو داده شود.» آن زن گفت: «ای فرستاده خدا، روزه یک ماه بر گردن او بوده است، آیا می‌توانم به جای او روزه بگیرم؟» فرمود: «به جایش روزه بگیر.» دوباره آن زن گفت: «مادرم هرگز حج نگزارد، آیا می‌توانم به جایش حج روم؟» فرمود: «به جایش حج بگزار.»

گونه دوم؛ تشبیه قضای حج به قضای دین

* «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَقَالَتْ: إِنَّ أُمَّي نَذَرْتُ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا، أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمَّكِ دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَةً أَقْضُوا اللَّهُ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ»^۱ (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۱۸؛ ج ۸، ص ۱۵۰).

* «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَقَالَ لَهُ إِنَّ أُخْتِي قَدْ نَذَرْتُ أَنْ تَحُجَّ وَإِنَّهَا مَاتَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - لَوْ كَانَ عَلَيْهَا دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاقْضِ اللَّهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ»^۲ (همان، ج ۷، ص ۲۳۴).

روایات دیگری نیز گزارش شده است که به جهت پرهیز از اطاله کلام، بیان نمی شود (همان، ج ۲، ص ۲۱۸؛ ج ۲، ص ۱۴۰؛ ج ۵، ص ۱۲۵؛ ج ۷، ص ۱۲۶؛ ج ۸، ص ۱۵۰؛ ابن ماجه، بی تا، ج ۲، ص ۹۷).

گونه سوم؛ تأیید پیامبر ﷺ درباره حج گزاردن به جای دیگری:

* «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ لَبَيْكَ عَنْ شُبْرُمَةَ. قَالَ: «مَنْ شُبْرُمَةَ؟» قَالَ: أَخٌ لِي أَوْ قَرِيبٌ لِي. قَالَ: «حَجَجْتَ عَنْ نَفْسِكَ؟» قَالَ لَا. قَالَ: حُجَّ عَنْ نَفْسِكَ ثُمَّ حُجَّ عَنْ شُبْرُمَةَ»^۳ (ابن ماجه، بی تا، ج ۲، ص ۹۶۹؛ ابوداؤد، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۰۷).

۱. زنی از قبیله جُهینه نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: «مادرم نذر کرده بود حج بگزارد، اما در گذشت، در حالی که حج نرفت؛ آیا می توانم به جایش حج بگزارم؟» فرمود: «آری! به جایش حج بگزار. آیا اگر می دانستی که دینی بر عهده مادرت است، آن را قضا نمی کردی؟! قضا کنید در راه خداوند که همانا خداوند سزاوارتر است در وفا کردن».

۲. این روایت همانند روایت پیشین است، با این تفاوت که مردی درباره خواهرش همان پرسش را دارد.

۳. پیامبر خدا ﷺ شنید مردی می گوید: «لیک عن شبرمه!» پس ایشان فرمودند: «شبرمه کیست؟» گفت: «از نزدیکان من است.» فرمود: «آیا هرگز حج گزارده ای؟» گفت: «نه»، فرمود: «این حج را برای خودت قرار بده و یک حج نیز به جای شبرمه به جای آور.»

گونه چهارم؛ نیابت ابوهریره از جانب ابوبکر در حج

* «قَالَ ابْنُ شَهَابٍ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بَعَثَهُ فِي الْحُجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّخْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَدِّنُ فِي النَّاسِ إِلَّا لَا يَحْجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا»^۱ (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۶۴؛ ج ۵، ص ۱۱۵).

گونه پنجم؛ نیابت در قربانی کردن و پخش آن

* «عَنْ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ بَعَثَنِي النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَقُمْتُ عَلَى الْبَدَنِ، فَأَمَرَنِي فَقَسَمْتُ لِحُومَهَا، ثُمَّ أَمَرَنِي فَقَسَمْتُ جِلَالَهَا وَجُلُودَهَا»^۲ (همان، ج ۲، ص ۱۸۶).

* «قَالَتْ عَائِشَةُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فَدَخَلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّخْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ ذَبْحَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - عَنْ أَزْوَاجِهِ»^۳ (همان، ج ۲، ص ۱۸۵).

فضیلت نیابت از دیگران در حج

در آموزه‌های اسلامی، نصوص بسیاری درباره یاری رساندن به بردار دینی و تشویق به این کار وارد شده است؛ خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾.

۱. ابوبکر، ابوهریره را به جای خود به حجی فرستاد که پیامبر خدا ﷺ به او پیش از حجّة‌الوداع در روز قربانی فرمان داده بود تا در جماعت مردم اعلام کند: «پس از این سال، هیچ مشرکی حق حج گزاردن ندارد و نیز هیچ کس حق برهنه طواف کردن ندارد.»
۲. پیامبر خدا ﷺ مرا فرستاد تا مسئولیت ذبح شتران را بر عهده گیرم. سپس دستور داد تا گوشت‌های‌شان را تقسیم کنم. پس از آن فرمان داد که جهازها و پوست‌های‌شان را نیز تقسیم کنم.
۳. عایشه گفت: روز قربانی، شخصی بر ما با گوشت گاوی وارد شد؛ گفتیم: «این چیست؟» گفت: «رسول الله ﷺ به جای همسرانش قربانی کرده است.» (بخاری این روایت را در «بابُ ذَبْحِ الرَّجُلِ الْبَقَرِ عَنْ نِسَائِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِهِنَّ» گزارش کرده است.)

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

* «مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ وَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (همان، ج ۳، ص ۹۸).

نیابت کردن از شخص غیر مستطیع برای حج، یاری رساندن به او در انجام این شعائر الهی است که در این صورت، سختی و دشواری از مسلمانی - که سبب آن سختی، عدم انجام واجب الهی است - برطرف می گردد. نیابت کردن از دیگران، فضل و خیر، برّ و احسان و معروف است؛ به گونه‌ای که برخی از عالمان تأکید کرده‌اند قبول نیابت از دیگران، مستحب است (شرینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۱۷).

خداوند فرماید: ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ (حج: ۷۷) ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۴) و پیامبر خدا ﷺ فرمود: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۷۹) و نیز فرمود: «أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ» (همو، ۱۴۰۶ق، ص ۵۶).

فضیلت نیابت از دیگران در جایی که آنان والدین انسان باشند، فزونی می‌یابد؛ چنان که گفته‌اند: «يَسْتَحِبُّ أَنْ يُجَّحَّ الْإِنْسَانُ عَنْ أَبِيهِ إِذَا كَانَا مَيِّتَيْنِ أَوْ عَاجِزَيْنِ» (ابن قدامه، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۴۱؛ ابن همام، ۱۳۹۷ش، ج ۳، ص ۷۸؛ مرداوی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۴۱۹).

موارد دیگر فزونی فضیلت نیابت در حج، عبارتند از:

- نیابت از نزدیکان و آشنایان،
- نیابت از کسانی که به گردن نایب حق دارند،
- نیابت از کسانی که میانشان مودت و محبت بوده است،
- نیابت از برادران مسلمان به سبب شدت علاقه‌ای که بدانها دارد (ابن تیمیه، بی تا، ج ۲۶، ص ۱۵).

در این باره روایات بسیاری رسیده است که گزارش آنها سبب اطالۀ کلام است (بیهقی، بی تا، ج ۴، ص ۳۳۵؛ دارقطنی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، صص ۲۶۰ - ۲۵۹).

۱. هر کس در برآورده کردن نیاز و حاجت برادرش بکوشد، خداوند نیاز و حاجت او را برآورده می‌سازد و هر کس مشکل مسلمانی را برطرف کند، خداوند سختی‌ها و مشکلات روز قیامت را از او برطرف می‌کند.

حکم نیابت در اصل حج

در بخش حکم نیابت، به این مطلب اشاره شد که اصل در عبادات، منع نیابت است و کسی نمی‌تواند به جای دیگری مسئولیت امری را بر عهده بگیرد مگر اینکه دلیلی بر صحت نیابتش اقامه کند. با این حال، دیدگاه فقیهان در این باره دچار اختلاف شده است؛ اختلاف در اصل نیابت در حج. اکنون به بررسی این دیدگاه‌ها می‌پردازیم:

۱. صحت نیابت در صورت وجود شرایط صحت

از جمله قائلان این دیدگاه، می‌توان این افراد را نام برد:

علی رضی الله عنه، ابن عباس و برخی دیگر از صحابه؛ عطاء، طاووس، مجاهد، سعید بن مسیب، ربیع، عبدالله بن طاووس، ابراهیم نخعی، سفیان ثوری، اوزاعی، ابن ابی لیلی و اسحاق. شافعی نام این افراد را گزارش کرده است (شافعی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۰؛ ابن قدامه، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۰؛ ابن حزم، بی‌تا، ج ۷، ص ۶۱).

بسیاری از مشاهیر فقیهان حنفی (سرخسی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۴۷؛ کاسانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۱؛ ابن عابدین، ج ۲، ص ۵۹۷)، حنبلی (ابن قدامه، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۹؛ مرداوی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۴۰۵؛ بهوتی، ۱۴۰۲ق، ج ۲، ص ۳۹۱)، شافعی (شافعی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۰؛ نووی، روضه... بی‌تا [الف]، ج ۳، ص ۱۴؛ همو، المجموع، بی‌تا [ب]، ج ۷، ص ۹۸) و ظاهری (ابن حزم، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۸) بر این باورند. برخی از مالکی‌ها، با وجود مکروه دانستن آن، به این قول باور دارند (نک: دسوقی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۳).

ادله این دیدگاه

بسیاری از فقیهان و دانشمندانی که معتقد به صحت نیابت در حج هستند، به روایات صحیح رسیده در این باره - که پیش‌تر گذشت - استدلال کرده‌اند؛ مانند حدیث خثعمیه، جهینه، حدیث ابن رزین و شبرمه و

آنان به طور مستقل به این موضوع پرداخته، بلکه ضمن بیان فروع احکام حج بیان کرده‌اند؛ گویا مشروعیت نیابت در حج نزد آنان از مسلمات و واضحاتی بوده که نیازی به بیانی جداگانه و مفصل نداشته است.

۲. عدم صحت نیابت در حج

این قول میان مالکی‌ها مشهور است و برخی بر صحت این نظر تأکید کرده‌اند که هیچ‌کس حق نیابت از دیگری را ندارد؛ چه سالم باشد چه مریض. فقط درباره میتی که وصیت کرده باشد، نیابت را مجاز دانسته‌اند. (مالک بن انس، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۹۱؛ ابن عبدالبر، بی‌تا، ص ۳۵۷؛ مغربی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲).

ادله این دیدگاه

(الف) ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱ (نجم: ۳۹).

وجه دلالت این آیه چنین است: برای هیچ‌کس چیزی نیست مگر سعی و تلاش؛ حال آنکه نیابت در حج از سعی و تلاش خود شخص نیست؛ بلکه کوشش نایب است. پس امر نیابت با ظاهر این آیه، منافات دارد.

به این استدلال، پاسخ‌هایی داده شده است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

از سوی عاجز و ناتوان نیز سعی و تلاش شده است که همان بذل مال، جهت حج گزاردن دیگری، به جای اوست (نووی، بی‌تا [ب]، ج ۷، ص ۱۰۱).

- از ابن عباس گزارش شده که این آیه با آیه ۲۱ سوره طور نسخ گردیده است؛
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^۲ (طور: ۲۱)، (قرطبی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۰؛ زیلعی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۴).

- این آیه مخصوص قوم حضرت موسی و ابراهیم علیهم‌السلام است؛ چرا که این واقعه‌ای است حکایت شده از صحف آنها (زیلعی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۲) خداوند اینگونه فرمود: ﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ

۱. و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

۲. و کسانی که گرویده و فرزندان‌شان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندان‌شان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار [ها]شان نمی‌کاهیم. هرکسی در گرو دستاورد خویش است.

بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى . وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^۱ (نجم: ۳۹ - ۳۶)

گفته شده برای انسان نیست، مگر آنچه برای آن کوشش کرده است؛ اما این اطلاق در آیه با دلیل شرعی دیگری تخصیص خورده است. باورمندان به دیدگاه دوم بر این توافق دارند که شرع، صدقه از جانب میت و دعا در حق او را پذیرفته است (مغربی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۷؛ دسوقی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۳). افزون بر این مطلب، قائلین دیدگاه دوم پذیرفته‌اند که نیابت از میت، در صورت وصیت، جایز است (مالک بن انس، بی تا، ج ۶، ص ۵۸؛ ابن عبدالبر، بی تا، ص ۳۵۶؛ دسوقی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۸) درحالی که حج دیگران به جای او پس از درگذشتش، تلاش و کوشش او نیست؛ پس این مطلب با اصل آنها ناهماهنگ است. (شافعی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ابن حزم، بی تا، ج ۷، ص ۵۸).

ب) روایات

* «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَدَوِيِّ النَّجَّارِيِّ أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَبِي شَيْخٌ كَبِيرٌ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - : لِتَحْجِّيَ عَنْهُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ»^۲ (ابن حزم، بی تا، ج ۷، ص ۵۹).

* «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ التِّمِّيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - قَالَ: لَا يَحْجُ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَدَ عَنِ الْوَالِدِ»^۳ (همان، ص ۶۰).

دلالت این روایات بر ممنوعیت نیابت در حج، روشن است؛ به ویژه روایت دوم که به طور کل نیابت در حج را نادرست برشمرده است.

۱. یا بدانچه در صحیفه‌های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ و [نیز در نوشته‌های] همان ابراهیمی که وفا کرد؛ که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

۲. زنی گفت: «ای پیامبر خدا ﷺ، پدرم پیر و کهنسال است.» فرمود: «باید به جایش حج بگزاری؛ حال آنکه برای هیچ کس، پس از او چنین دستوری نیست.»

۳. هیچ کس به جای دیگری نمی‌تواند حج گزارد، مگر فرزند برای پدر.

در پاسخ گفته شده است که صحت این احادیث، ثابت نشده است؛ پس استدلال بدانها صحیح نیست (نک: همان). افزون بر این مطلب، عبارت «ولد عن والد» - هر چند حجیت ندارد - مشروعیت نیابت فرزند از والدش را اثبات می کند که همین موضوع، منع مطلق را که قائلان دیدگاه دوم بدان باور دارند، رد می کند.

* «عن ابن عمر قال: لا يَصُومَنَّ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ وَلَا يُجَبِّنَ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ»^۱ (زیلعی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۰؛ ابن حزم، بی تا، ج ۷، ص ۶۰).

* «عن القاسم بن محمد قال: لا يُجُحُّ أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ» (ابن حزم، بی تا، ج ۷، ص ۶۰).
دلالیت این دو روایت نیز روشن است؛ نهی که در روایت وارد شده، نشان دهنده بطلان عمل است؛ پس نیابت در حج، به هر صورتی که انجام گیرد، باطل خواهد بود.
در پاسخ گفته شده: آنچه به اثبات رسیده و حجیت دارد، خلاف این روایات است. این روایات با آنچه از سلف صالح رسیده و صحیح و حجت است، تعارض دارد (همان؛ شافعی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۱).

ج) قیاس

همان گونه که نیابت در نماز و روزه در صورت توانایی بر انجامشان صحیح و جایز نیست و ناتوانی در آن دخالتی ندارد، حج نیز چنین است (نووی، بی تا [ب]، ج ۳، ص ۱۰۱؛ ابن قدامه، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۰؛ ابن حزم، بی تا، ج ۷، ص ۵۹).

در پاسخ این مطلب گفته اند نماز با حج تفاوت دارد؛ چرا که نماز هیچگاه از عهده مکلف برداشته نمی شود و در هر حال - ایستاده، نشسته و خوابیده - باید آن را به جا آورد. (شافعی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۸) افزون بر این، در نماز «مال» دخالتی ندارد؛ بر خلاف حج (نووی، بی تا [ب]، ج ۷، ص ۱۰۱) اما درباره روزه، اگر کسی توانایی گرفتنش در ماه رمضان را نداشته باشد، باید قضا کند و اگر نتواند، فدیة و کفاره بر عهده او است (شافعی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۸).

در نهایت باید گفت چنین قیاسی باطل است؛ چرا که نص صحیح وجود دارد.

۱. هیچ کس به جای دیگری روزه نگیرد و هیچ کس به جای دیگری حج نگذارد.

حج نیابتی از آن کیست؟

آن گاه که انسانی به جای دیگری حج بگذارد، این حج از کیست؟ آیا از آن نایب است یا برای منوبٌ عنه؟ فقیهان در این باره دو دیدگاه ارائه کرده‌اند:

۱. حج از آن منوبٌ عنه است

این دیدگاه مورد پذیرش فقیهان حنفی (کاسانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲؛ حصکفی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۶۰۲)، شافعی (نووی، بی‌تا [ب]، ج ۷، ص ۱۱۰) و حنبلی‌هاست (بهوتی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۹۹ و ۳۹۷؛ ابن تیمیه، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۳۸).

ادله این دیدگاه

الف) روایات مشروعیت نیابت در حج، با عبارات و واژگانی آمده است که دلالت دارد حج از آن کسی است که به جای او (منوبٌ عنه) گزارده شده است؛ در حدیث ابی‌رزین «حج عن أبیک»، در حدیث بریده «حجی عنها» و حدیث شبرمه «ثم حج عن شبرمه»، روشن‌ترین دلالت را بر این موضوع دارد. حدیث شبرمه نشان از آن دارد که میان حج راوی و حج شبرمه، تفاوت است؛ چرا که دستور پیامبر ﷺ به این تفاوت و انجام گرفتن دو حج، اشاره صریح دارد.

ب) تشبیه قضای حج به قضای دین؛ در قضای دین، نیابت صحیح و جایز است و فعل نایب دقیقاً به جای فعل منوبٌ عنه قرار می‌گیرد و ذمه او را بری می‌سازد؛ درباره حج نیز همین گونه است (کاسانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲).

۲. حج از آن نایب است

حج، از آن نایب است و برای منوبٌ عنه، پاداش نفقه و هزینه، دعا و عامل شدن برای انجام امر خیر است. این دیدگاه محمد بن حسن از فقیهان حنفی (کاسانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲؛ ابن عابدین، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۰۲) و مالکی‌هاست (مغربی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۷؛ دسوقی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۸).

ادله این دیدگاه

الف) طبق این سخن خداوند متعال که فرمود: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱ نایب در حقیقت همان حج گزار است؛ اوست که سعی و تلاش می کند و برای منوب عنه فقط پاداش و اجر همیاری و تعاون در امر حج است (مغربی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۷).

ب) کاسانی می نویسد:

حج، عبادتی مالی و بدنی است؛ بدن از حج گزار و مال از منوب عنه. پس آنچه بدن در آن نقش دارد، از آن صاحب بدن است و آنچه مال در آن نقش ایفا می کند، از آن صاحب مال. اگر نایب چیزی از محرّمات احرام را انجام دهد، کفاره اش از مال خود اوست؛ همچنین اگر حش باطل شود، قضایش بر عهده خود اوست. این مطلب بر این دلالت دارد که نفس حج برای خود او واقع می شود؛ با این وجود شرع مقدس ثواب نفقه حج را در حق منوب عنه روا می دارد؛ به سبب لطف و مرحمتی که شارع در این زمینه ابراز کرده است (کاسانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۷۲).^۱

در بررسی این دو دیدگاه می توان گفت: «استدلال های باورمندان به دیدگاه نخست، بر اساس نصوص شرعی و دارای حجیتی است که باورشان را تأیید می کند و استدلال های دسته دوم به گواهی های عقلی است که برخی صراحتاً با نصوص مخالفت دارد» (ابن عابدین، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۶۰۲)؛ از این رو، می توان همرازی با جمهور فقیهان، دیدگاه نخست را پذیرفت.

نتیجه گیری

در این نوشتار به بررسی دیدگاه های فقهی مذاهب چهارگانه اهل سنت درباره نیابت در حج پرداخته شد و نتایج زیر به دست آمد:

۱. «أَنَّ عِبَادَةَ بَدَنِيَّةً وَمَالِيَّةً وَالْبَدَنُ لِلْحَاجِّ، وَالْمَالُ لِلْمَحْجُوجِ عَنْهُ فَمَا كَانَ مِنَ الْبَدَنِ لِصَاحِبِ الْبَدَنِ، وَمَا كَانَ بِسَبَبِ الْمَالِ يَكُونُ لِصَاحِبِ الْمَالِ، وَالِدَّلِيلُ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَوْ أَرْتَكَبَ شَيْئًا مِنْ مَحْظُورَاتِ الْإِحْرَامِ فَكَفَّارَتُهُ فِي مَالِهِ لَا فِي مَالِ الْمَحْجُوجِ عَنْهُ. وَكَذَا لَوْ أَفْسَدَ الْحَجَّ يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ فَدَلَّ أَنَّ نَفْسَ الْحَجِّ يَقَعُ لَهُ إِلَّا أَنَّ الشَّرْعَ أَقَامَ ثَوَابَ نَفَقَةِ الْحَجِّ فِي حَقِّ الْعَاجِزِ عَنِ الْحَجِّ بِنَفْسِهِ مَقَامَ الْحَجِّ بِنَفْسِهِ نَظَرًا لَهُ وَمَرَحْمَةً عَلَيْهِ».

۱. فقیهان اهل سنت، تعریف دقیقی از معنای اصطلاحی نیابت ارائه نکرده‌اند؛ از این رو، پس از گزارش برخی از تعاریف آنها، نظر خود را چنین بیان کردیم: «قیام شخص صحیح العَمَلِ بِالتَّصَرُّفِ مَقَامَ غَيْرِهِ».
۲. میان برخی اصطلاحات؛ مانند وکالت، استنباه و... با اصطلاح نیابت، ارتباط معنایی دیده می‌شود؛ ولی در همه موارد، تفاوت یا تفاوت‌هایی وجود دارد.
۳. بر موضوع نیابت، احکام تکلیفی پنج‌گانه «وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه» بار می‌شود.
۴. بر مشروعیت نیابت، ادله چهارگانه استنباط (کتاب، سنت، اجماع و عقل) اقامه شده است.
۵. روایات بسیاری بر صحت نیابت در حج، در متون روایی اهل سنت، گزارش شده است.
۶. بر اساس نظر برخی فقیهان، نیابت از سوی دیگران، به ویژه والدین، در حج مستحب است.
۷. در اصل حج، در صورت وجود شرایط صحت نایب و منوب عنه - نیابت، صحیح و جایز است.
۸. حج نیابتی از آن منوب عنه است؛ نه نایب.

منابع

۱. قرآن مجید، ترجمه: محمد مهدی فولادوند.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۹۹ق، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق: محمود محمد طنّاحی، بیروت، دار الفکر.
۳. ابن تیمیه، احمد، مجموعه فتاوی، جمع و ترتیب: عبدالرحمان بن محمد، اشراف، رئاسة شؤون الحرمین.
۴. ابن تیمیه، احمد، ۱۴۱۳ق، شرح العمدة فی بیان مناسک الحج و العمرة، تحقیق: صالح بن محمد حسن، ریاض، مكتبة العیكان، چاپ اول.
۵. ابن حزم، علی بن احمد، بی تا، المحلی، دار الفکر.

۶. ابن عابدين، محمدامين، ۱۴۱۵ق، رد المحتار على الدر المختار شرح تنوير الابصار، تحقيق: عادل عبدالموجود و على معوض، بيروت، دار الكتب العلميه.
۷. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، بى تا، الكافى فى فقه أهل المدينة المالكي، تحقيق: محمد محمد موريتانى، رياض، مكتبة الرياض الحديثه.
۸. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، ۱۴۱۲ق، المغنى، تحقيق: عبدالله تركى و عبدالفتاح حلو، دار هجر.
۹. ابن ماجه، محمد بن يزيد، بى تا، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دارالفكر.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۰۵ق، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه.
۱۱. ابن همام، محمد بن عبدالواحد، ۱۳۹۷ق، شرح الفتح القدير، لبنان، دار احياء التراث العربى.
۱۲. ابو داود، سليمان بن اشعث، ۱۴۱۰ق، سنن ابى داود، تحقيق: سعيد محمد اللحام، دار الفكر، چاپ اول.
۱۳. بخارى، محمد بن اسماعيل، ۱۴۰۶ق، الادب المفرد، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول.
۱۴. بخارى، محمد بن اسماعيل، ۱۴۰۱ق، الصحيح، بيروت، دار الفكر، (طبعة بالأوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة بإستانبول).
۱۵. بهوتى، منصور بن يونس، ۱۴۴۰ق، كشاف القناع عن متن الاقناع، تعليق: هلال مصيلحى هلال، دار الفكر.
۱۶. بيهقى، احمد بن حسين، بى تا، السنن الكبرى، دار الفكر.
۱۷. ترمذى، محمد بن عيسى، ۱۴۰۳ق، سنن الترمذى (الجامع الصحيح)، تحقيق: عبدالوهاب عبد اللطيف، بيروت، دار الفكر، چاپ دوم.
۱۸. جصاص، احمد، بى تا، احكام القرآن، بيروت، دار الفكر.
۱۹. جوهرى، اسماعيل بن حماد، ۱۴۰۷ق، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، تحقيق: احمد عبد الغفور عطار، قاهره، دار العلم للملايين، چاپ چهارم.
۲۰. حصكفى، محمد بن على، ۱۴۱۵ق، الدر المختار المطبوع مع رد المحتار، دارالكتب العلميه.

٢١. دار قطنى، على بن عمر، ١٤٠٦ق، سنن الدار القطنى، بيروت، عالم الكتب.
٢٢. دسوقى، شمس الدين محمد، بى تا، حاشية الدسوقى على الشرح الكبير، بيروت، دار احياء الكتب العربية.
٢٣. زرقا، مصطفى احمد، ١٩٨٧م = ١٤٠٧ق، المدخل العام الفقهى، بيروت، دار الفكر، چاپ دهم.
٢٤. زرقانى، عبدالباقى، بى تا، شرح الزرقانى على مختصر خليل (و بهامشه حاشية سدى الشيخ محمد البنانى)، بيروت، دار الفكر.
٢٥. زيلعى، جمال الدين، ١٤١٥ق، نصب الراية، اعتنى به: أيمن صالح شعبان، قاهره، دار الحديث، چاپ اول. (اين كتاب همراه الهداية شرح بداية المبتدى لشيخ الاسلام برهان الدين المرغينانى به چاپ رسیده است.)
٢٦. زيلعى، عثمان بن على، بى تا، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، دار الكتاب الاسلامى، چاپ دوم.
٢٧. سرخسى، شمس الدين، ١٤٠٩ق، المبسوط، بيروت، دار الفكر.
٢٨. سعدى، عبدالرحمان بن ناصر، ١٤٠٨ق، تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المنان، قاهره، دار المدنى.
٢٩. شاطبى، ابراهيم بن موسى، بى تا، الموافقات فى اصول الشريعة، شرحه و خرج احاديثه: عبدالله دراز، بيروت، دار الكتب العلمية.
٣٠. شافعى، محمد بن ادريس، بى تا، الأم، تعليق: محمو عطرجى، بيروت، دار الكتب العلمية.
٣١. شربينى، محمد، ١٤١٥ق، مغنى المحتاج إلى معرفة معانى ألفاظ المنهاج، بيروت، دار الفكر، دار الكتب العلمية.
٣٢. قرطبى، محمد بن احمد، بى تا، الجامع لاحكام القرآن، مكتبة الرياض الحديثة.
٣٣. كاسانى، ابوبكر بن مسعود، بى تا، بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع، تحقيق: على محمد معوض و عادل احمد الموجود، بيروت، دار الكتب العلمية.
٣٤. مالك بن انس، بى تا، المدونة الكبرى، بغداد، مكتبة المثنى.
٣٥. ماوردى، على بن محمد، ١٤١٤ق، الحاوى الكبير، تحقيق: على محمد معوض و عادل احمد الموجود، بيروت، دار الكتب العلمية.

٣٦. مبار كفورى، عبدالرحمان بن عبدالرحيم، ١٤١٠ق، تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى، بيروت، دار الكتب العلميه.
٣٧. مرداوى، علاء الدين، ١٣٧٥ق، الانصاف فى معرفة الراحج من الخلاف على مذهب الامام احمد بن حنبل، تحقيق: محمد حامد الفقى، قاهره، مكتبة السنة المحمديه، مكتبة ابن تيمية، چاپ اول.
٣٨. مسلم، ابن حجاج نيشابورى، بى تا، الصحيح، بيروت، دار الفكر.
٣٩. مغربى، محمد بن محمد، ١٤١٦ق، مواهب الجليل، تحقيق: زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول.
٤٠. مقدسى، عبدالرحمان بن ابراهيم، بى تا، العدة شرح العمدة، تعليق: محب الدين خطيب، قاهره، المكتبة السلفية، چاپ دوم.
٤١. موجان، عبدالله بن حسين، ١٤١٧ق، الوكالة فى الشريعة الاسلاميه على طريقة السؤال و الجواب، دار الاعتصام، چاپ اول.
٤٢. نووى، محى الدين بن شرف، بى تا [ب]، المجموع شرح المذهب، دار الفكر.
٤٣. نووى، محى الدين بن شرف، بى تا [الف]، روضة الطالبين، اشراف: زهير شاويش، المكتب الاسلامى.
٤٤. هليل، صالح بن عثمان، ١٤١٧ق، النيابة فى العبادات، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول.